

«... بار دیگر نکند، گر تو به رفتار آیی»

(مُرَاسَلَه‌ای دَر گُمانه‌زنی حَولِ تَضحیحِ بیتی از طَیِّباتِ سَعْدی)

جویا جَهان‌بَخش

| ۷ - ۱۵ |

۷

آینده پژوهش | ۲۱۲

سال ۳۶ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۴



چکیده: در این مقاله که در قالب مُراسله نگارش یافته است، بیت این همه جلوه طاووس و خرامیدنی او / بار دیگر نکند، گر تو به رفتار آیی به لحاظ معنایی و لغوی بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: سعدی، مراسله، شعر

“... Would No Longer Preen, Should You Walk”

(A Letter on Conjecture Concerning the Emendation of a Verse from Sa'di's *Tayyibat*)

Joya Jahanbakhsh

Abstract: This article, composed in the form of a letter (*murāsala*), examines the verse “in hame jilwa-yi tāwūs o kharāmīdan-i ū / bār-i digar nakunad, gar tu be raftār āyi” from the perspectives of meaning and lexicon.

Keywords: Sa'di, murāsala (epistolary writing), poetry.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

اُستادِ دانشومندِ والامقام! ...

رَقیمه کریمه عَزَّ وُصُول بَحْشید. ... چه بگویم؟! ... «کَلَاهُ گوشهٔ دهقان به آفتاب رسید / که سایه بر سرش انداخت چون تو سُلطانی».

راستی که بَخْت بُلندم یار بوده اُست و چشمِ دولتَم بیدار که ظرفِ مَشورَت بُرُگِ اوستادی دانشور و صاحبِ نظرِ قرار گرفته‌ام. ... دَزه پُزوری فرمودید. شاگردنوازی کردید.

بیت «این همه جلوهٔ طاووس و خرامیدن او (نسخه بدل: خرامیدن کبک) / بار دیگر نکند، گر تو به رفتار آبی» که دُشواری اش را بدُرستی خاطر نشان فرموده‌اید، - چنان که مُستَحْصِرید - از بیت‌های زبَانِ زَدِ شیخِ أَجَلِ سَعْدی نیست. با این همه غَزَل «قیمتِ گلِ برود چون تو به گلزار آبی ...» که این بیت هم در ضَمَنِ آن است، از غَزَل‌های نِسَبهٔ مَعْرُوفِ شَیخِ سَعْدی است و در بَعْضِ کُزیده‌های غَزَلِیَاتِ سَعْدی هم آمده و موردِ تَوَجُّهٔ بوده و در کِلَاش‌های دانشگاه نیز تَدْرِیس شده؛ لیک نمی‌دانم خُصوصِ آن بیت را مُدَرِّسان و مُتَصَدِّیانِ اُمَر تا چه اندازه مایهٔ بَحْث و فَحْصِ کُزاندیده‌اند و زینِ پیشِ أَهْلِ حَلِّ و عَقْدِ دَرِ گِرِه‌گشایی از آن، چیزی که به کُفْتَنِ بَیَزَد، مَجَالِ طَرَحِ داده‌اند یا نه. به هر روی، این دیرینهٔ دَرِگَاه و مُسْتَفِیدِ مَحْصَرَتان را با آن بیت «این همه جلوهٔ طاووس» (إلخ) سَابِقَهٔ مَعْرِفَتی هَسْت؛ و پیش از این‌ها در آن تَأْمُلِ کُزده‌ام و خَامِ دَسْتانِه چُند سَطْری نیز در اُوراقِ پَرِشَانَم، - به خِیَالِ خویِش - در تَصْحیحِ آن بیت، به سَوَادِ اُوزده‌ام. اینک خود را مُسْتَسَعِد می‌یابم تا حاصِلِ آن تَأْمُلِ صَبْیانی را بَرِ مَحْکِ نَقْدِ و عِیَارِ سَنَجیِ جَنَابِ مُسْتَطَابِ إِفَادَتِ نِصَابِ عَالی عَرَضه بَدَارَم. تا چه در نَظَرِ آید!

اگر دلیری می‌کنم و در پیشگاهِ سُخُنِ دانی آرموده و اَدیبی کارا فتاده چون شما چیزهائی را که خودتان بهتر از من می‌دانید و امی گویم یا از خویش‌تن "إبداء" رَأی و "إبداع" اِقتِرَاحی می‌کنم، لا بُدِ بَرِ گُستَاحی و زبَانِ دَرَازِیِ این کَمْتَرین حَمَلِ نِخواهید فرمود؛ که خود - به تَعْبیرِ پیرِ گَنجِه - «صُدَاعِ پَذیر» گُشته‌اید و مَرَا در این میدان راه داده و به عَرَضه داشتِ جُهْدِ الْمُقِلِ رُخْصَتِ فرموده‌اید. وَرَنه، - به قولِ اَوْحَدیِ مَرَاغِه‌ای - «بِعَلَطِ پایِ برون می‌نهم از صَفِّ نَعَال».

نَحْسَتِ عَرَضِ کُنَم که به نَظَرِ مُخْلِصِ نیز، نویسیشِ مُخْتَارِ زنده‌یاد ذُکَاءِ الْمُلْکِ ثانی، مُحَمَّدِ عَلیِ فُرُوعی، که در تَصْحیحِ این غَزَلِ سَعْدی (غَزَلِ ۴۹۸ از ویراستِ فُرُوعی) به جای «خرامیدن کبک»، «خرامیدن او» اُوزده اُست، بی‌هیچ گُمان مَرْجُوحِ اُست. هَمین صَبْطِ مَرْجُوحِ را در غَزَلِیَاتِ سَعْدی ویراستهٔ سَیِّدِ نَسِیبِ اَدیب، شادروان حَبِیبِ یَعْمائی، (ج: ۲، ۱۳۹۰ ه. ش.، طَبِیَات، غ: ۱۹، ص: ۲۸) نیز می‌بینیم و این اَلْبَتّهٔ با تَوَجُّهٔ به شیوهٔ عَجِیب و "ناجور"ی که آن فَقِیدِ در تَصْحیحِ غَزَل‌های شیخ

پیش گرفته و به تصریح خودش به تأیید علامه استاد مجتبی میثوی هم رسانیده بوده، جای تعجبی ندارد! ... پی‌روی دزبست از یک نسخه ولو راجح در ضبط هر غزل و اجتناب از هرگونه تصرف مصححانه در آن ضبط - و به عبارت دیگر: نادیده گرفتن قابلیت‌های نویسنش دیگر دشت نوشت‌ها در مقام زداپش کاشتی‌ها و نادزستی‌های احتمالی آن نسخه اساس - بسی بیش از این‌ها می‌تواند ضبط‌های ناهموار به یک متن وارد کند؛ و روشی است که شالوده‌چندان استواری ندارد، هرچند به تأیید متن‌شناس بزرگ و سرآمدی چون استاد انوشه یاد مجتبی میثوی رسیده باشد... راشتس را بخواهید، من خیال می‌کنم مقصود استاد فقید میثوی از تأیید این شیوه کمابیش "مکانیکی" در تصحیح متن، آن بوده است که یغمائی مرحوم را به التزام آمینانه به یک نسخه قدیم وادارد و از در هم ریختن و بر هم ریختن ضبط‌ها و دخالت بی‌ضابطه ذوق و سلیقه طابع - که سخت محتمل نیز بوده است - جلوگیری کرده باشد... خاکش از بارش بخشایش ایزدی سیراب باد! ... به هر روی، همان طور که در هم ریختن نسخ و وصله‌پینه کردن متن بنا بر ذوق پسنند و دل‌خواه خویشتن، کاری است ناصواب، پی‌روی مطلق و بی‌چون‌وچرا و تعبذگونه از یک نسخه نیز، ولو آن که در حد غزل واحد و واحد غزل باشد، صواب نیست... گویا زیاده‌حاشیه رفتیم! ... بگذریم! ... همین است که هست! و چنین در یاد دارم که استاد فقید یغمائی در ستوات اخیر مجله یغما توضیحی نوشته است درباره این شیوه مختار خویشتن و این که تصمیم خود را گرفته و از آن هم عدول نخواهد کرد؛ و صد البته که کار مزید، مصداق راستین لغت تصمیم بوده است که همانا "گر گردانیدن گوش" است و "راه شنودن سخن‌ها را بستن"! ... خاک بر او خوش باد که در این کار داد "حرف نشنوی" داده است و نتیجه نیز آن شده است که شده!!!

باری، نویسنش راجح در این مقام، اغنی: در لَت نخست بیت «این همه جلوه طاووس و خرامیدن او (نسخه بدل: خرامیدن کبک) / بار دیگر نکند، گر تو به رفتار آبی»، همان نویسنش «خرامیدن کبک» است که حضرت مستطاب عالی پسنند و اختیار فرموده‌اید. پیش از شما نیز استاد فروزان‌یاد دکتر غلامحسین یوسفی در تصحیح همان غزل‌های سعدی که به اهتمام روان شاد دکتر پرویز آتابکی تثمیم گردید و پس از وفات هر دو ان طبع و نشر شد، همین نویسنش را اختیار فرموده است (طیبات، غ ۲۹، ص ۱۶).

گذشته از آن که خرامیدن کبک، در آدب فارسی، و به ویژه در سخن سعیدی شیرین سخن، حالتی ویژه و دل‌پذیر و بازگفتنی به قلم رفته است و از جمله خود شیخ سعیدی با عنایت بدین معنی فرموده است:

دُل می طَپد اَندر بَرِ سَعْدی چو کَبوتر زین رَفْتَن و بازآمَدَن کَبکِ خرامان
(غَزَل ۴۵۴ از ویراستِ فروغی)

و:

با همه جِلوهُ طاووس و خرامیدَن کَبک، عیبِت آنست که بی مَهْرَتَر از فاخته‌ای!
(غَزَل ۴۸۸ از ویراستِ فروغی)

و...، شاعِر «این همه جِلوهُ طاووس و خرامیدَن کَبک / بارِ دیگر نکتند، گر تو به رفتار آیی»، همان
شاعِرِ سُخَن سَنجی است که فرموده:

باری به ناز و دَلبَری، گر سوی صَحرا بُگَدَری وَا له شَوَد کَبکِ دَری، طاووس شَهْپَر بَرکَنَد!
(غَزَل ۲۳۸ از ویراستِ فروغی)

و:

کَبک اینچنین نَرَوَد، سَرُو اینچنین نَچَمَد طاووس را نَرَسَد، پیش تو جِلوهُ‌گری
(غَزَل ۵۴۸ از ویراستِ فروغی).

۱۱

آینه پژوهش | ۲۱۲
سال ۳۶ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۴

الْغَرَضُ، بَنده نیز، چونان سُما و اُسْتاد یوشفی، لَتِ یَکُم بَیتِ مَورِدِ بَحْثِ را «این همه جِلوهُ
طاووس و خرامیدَن کَبک» می خوانم.

و اَمَّا لَتِ دُوْم و ناهمّواری مَشْهُودِ دَر آن که اَصْلِ کَلَامِ ما به هَمین راجع است:

بَیتِ را بازمی نویسم:

«این همه جِلوهُ طاووس و خرامیدَن کَبک بارِ دیگر نکتند، گر تو به رفتار آیی»

همان گونه که عنایت فرموده‌اید، پُرسشی به میان می آید: چه چیز بارِ دیگر نکتند؟ یا: این همه
جِلوهُ طاووس و خرامیدَن کَبک، بارِ دیگر چه کار نکتند؟ ... پاشخ، روشن نیست. ... تو گویی
بَیتِ چیزکی کم دارد.

دوست و اُسْتادِ فَعیدِ بسیازدانم، روانِ شادِ کاظمِ بَرگِ نَیسی - رَحِمَهُ اللهُ و اَشکَنهُ فَسَیْحِ جَنّاتِهِ -، که
هنوز دریغ و دَرَدِ فُقدانِش جانم را می گُدارد، دَر شَرَحِ دانیسُورانه‌ای که بَر عَزَلِیاتِ سَعْدی نَویسته
است و لاِبَدِ مَلاحظَه کَرده‌اید، بدین تَوَجُّه داده است که «این بَیتِ صَورَتِ مَطْلوبی نَدارد»
(ویراست ۲، ج: ۱، ۱۳۸۶ ه. ش.، ۶۹۱/۲) و آن گاه به ناچار از نویسیش نَسخِ مَعْتَبَرَتَرِ رَوی بَر تافته و

نویسش مُندرج در چاپ زنده یاد ایزدپرست را مورد توجه قرار داده؛ یعنی: «بار دیگر نبود، چون تو به رفتار آبی». ... با این نویسی، البته معنای بیت سزراشت می شود؛ ولی کیست از اهل فن که نداند این نویسی سزراشت، علی الظاهر صورت ساده شده نویسی دشواری است که مفهومشان نبوده است و از همین روی دست کاری آش کرده اند و ریخت مَضبوطِ نُسَخِ قدیم و معتبر نشان می دهد که صَبَطِ اصلی چیز دیگری بوده؟

باری، من بنده حدس می زنم در نویسی لِتِ دُومِ بیت تحریفی رخ داده است، و همان ریختِ مَضبوطِ نُسَخِ قدیم و معتبر، سر رشته حلّ معما را به دست می دهد و ما را به صورت احتمالاً اصیلِ سُخَنِ سَعْدِی که با تصحیح قیاسی به متن بایدش بُرد، رَه نمون می گزدد.

حدسِ مُخلِصِ آن است که برخی از رونویسگران نُخستین، سُخَنِ سَعْدِی را بد خوانده باشند، و آن لِتِ دُومِ بیتِ شیخ که به ریختِ «بار دیگر نکند، گر تو به رفتار آبی» خوانده و نوشته شده است، در اصل چنین بوده باشد: «باردی گو نکند، گر تو به رفتار آبی». به دیگر سُخَنِ، «باردی گو» را، بنا دُرُست، «باردی گر / بار دیگر» خوانده و نوشته اند؛ و همین بد خوانی و مُسامحت است که در خوانش و گزارشِ بیتِ شیخ شیراز گره درافکنده است.

«باردی گو نکند» یعنی: بگو: لوش بازی و بی مزگی و سُبُک سَری و بی آبرویی نکند / باید که لوش بازی و بی مزگی و سُبُک سَری و بی آبرویی نکند / روا نیست که لوش بازی و بی مزگی و سُبُک سَری و بی آبرویی کند.

این، در واقع، همان اُسلوبِ شایعِ آوَزَدَنِ فِعْلِ «گو» بر سَرِ فِعْلِ دیگر است که اُخیاناً از آن فِعْل، اگر صیغهُ اَمْر یا نَهْیِ مُخاطَب باشد، اَمْر یا نَهْیِ غایب می سازد، و اگر مُضارعِ اِلْتِزامی باشد، یا اَمْر یا نَهْیِ غایب می سازد یا آن را مُؤکّد می گرداند. «گو» در هر دو کار بُرد، دَسْتِ کم، روا بودن یا ناروا بودنِ عَمَلِی را (به تَناسُبِ فِعْلِ) خاطر نشان می کند، و دَسْتِ بالا، وقوع یا عَدَمِ وقوعِ عَمَلِی را (به تَناسُبِ فِعْلِ) اِلْزام می نماید. گُفت و گو دُباره این اُسلوب و مدلول آن، خود مقوله دَر خورِ بَحْثِ و تَحْقِیقِ و تَتَبُّعِی است که شُمارِ قَلیلی از دَسْتوزنویسان بدان عِنایَتِکی کرده اند و کثیری نه؛ و اَلْبَتَّه وافقید که ظَرَائِفِش نیز بیش از این هاست که به شَرَفِ عَرَضِ رَسید... عِجَالَةً، «گو نکند» یعنی: بگو نکند، نباید بکند، نارواست که بکند، روا نیست که بکند.

شیخ ما، سَعْدِی، باز هم این اُسلوب را به کار بُرده است. نمونه را:

«ما صلاح خویشتن در بی‌توایی دیده‌ایم / هرگسی گو مصلحت بیند کار خویش را» (عزّل ۱۳ از ویراست فروغی). «گو مصلحت بیند کار خویش را» یعنی: رواست تا مصلحت کار خویش ببیند، بگذار مصلحت کار خویش ببیند.

«جمیع پارسایان گو بدانند / که سعدی توبه کند از پارسایی» (عزّل ۵۰۷ از ویراست فروغی). «گو بدانند» یعنی: رواست تا بدانند، بگذار بدانند.^۱

این مایه توضیح واضحات را بر مخلص حقیقی خود ببخشایید. خواستم تنها آن بوده است که اشتیبات فعلی خویش را به وضوح بازگفته باشم و روشن گردانیده باشم که از کدام در سخن می‌گویم. وزنه نیک می‌دانم جناب عالی، به خودی خود، آذنی حاجتی بدین گونه توضیحات ندارید.

وانگهی، نیز می‌دانید و می‌دانم که واژه تازی نهاد «بارد» که در اصل به معنای سرد و خنک است، به معنای کنایی ناخوشایند و بی‌مزه و بی‌ذوق و بی‌لطف هم در زبان فارسی رایج بوده است و در فرهنگ‌هایی چون فرهنگ نظام و فرهنگ فارسی روان‌شاد معین، با شاهد یا بی‌شاهد، مضبوط افتاده.

"باردی" هم به عنوان حاصل مصدر برساخته از آن و به معنای لوس‌بازی و بی‌مزگی و لودگی و کزدن کارهای ناخوشایند و سبک‌سرانه و ناهلانه شایع بوده و در بعضی فرهنگ‌ها مثل فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ معاصر فارسی زنده یاد صدری افشار و هم‌کارانش، با شاهد یا بی‌شاهد، درج گردیده است.

سعدی خود فرموده است:

آنچه ما را در دلست از سوز عشق می‌نشاید گفت با هر باردی!

(عزّل ۵۳۲ از ویراست فروغی).

۱. سعدی آن‌جا هم که می‌گوید:

سعدی علم شد در جهان، صوفی و عامی گو بدان
ما بٹ پرستی می‌کنیم آنکه چنین اُصنام را
(عزّل ۱۴ از ویراست فروغی)،

زوا داشتن عمل را خاطر نشان می‌کند.

«صوفی و عامی گو بدان» یعنی: بگذار همه مژدم بدانند (و عجب است که در فرهنگ بزرگ سخن - ۶۲۶۲/۶ - ذیل «گو»، این بیت شیخ را شاهد معنای «امر غایب» گرفته‌اند).

پس، چنان که دیدیم «گو»، چه بر سر فعل امر یا نهی، و چه بر سر مضارع التزامی زوا داشتن یا نازوا داشتن عمل را (به تناسب فعل) خاطر نشان می‌تواند کرد. این البته دشت کم است. دشت بالا آن است که وقوع یا عدم وقوع عمل را (به تناسب فعل) إلزام نماید؛ و این کار بزرگ دشت بالای اخیرالدگر، همان است که در شماری از کتاب‌های دستور و لغت، به عنوان «امر غایب» مجال طرح داده شده است؛ شواهدش نیز کمابیش معروف حضور همگان است و در بحث‌های راجع به دستور تاریخی فعل می‌توانش دید.

به قول تازی زبانان: أَجَلَكُمُ اللهُ! ... دور از جناب! ... پیداشت «بارد»، در این جا، به معنای بی خبر از ذوق عشق و ناهل (و حتی نفهم و بی شعور!) به کار رفته است، و چیزی است مُقابلِ صاحبِ دل و اهلِ دل و مانند آن‌ها. ... امروزه نیز گاه «خُنک / خُنک» را در وصفِ شخصِ ناهلی که رفتارها و گفتارهای سبک‌سرانه و ناسنجیده و لوس و نجسب دارد، به کار می‌بریم.

سنائی غزنوی - که می‌دانم چه قدر طرفِ توجیه شماست - در غزلی می‌گوید:

در جهان امروز بزدا بزد اوشت باردی باشد بدو گفتن که بزدا!

(دیوان حکیم سنایی، به کوشش: دکتر محمد رضا بزرگ خالقی، ج: ۲، تهران: انتشارات زوار، ۱۴۰۱ ه. ش.، ۱/۵۴۳، غ ۱۳۴، ب ۱۳).

به ظاهر «باردی» در این جا یعنی: کارِ ناصوابِ سبک‌سرانه و کنشِ بی جای ناهلانه لوس و لوث. حوصله‌تان را سر نمی‌برم. فصد "شاهد" بازی و استکثار گواهان هم در این ابواب ندارم! ... حاصل الکلام، خوانش و نویسیش دُرستِ بیست موردِ گفت و گوی ما، به گمان من نبنده، این است: «این همه جلوه طاووس و خرامیدن کبک باردی گو نکنند، گر تو به رفتار آبی»

و خلاصه، بحث بر سر آن است که جلوه طاووس و خرامیدن کبک، با همه زیبایی و گیرائی و دل‌پذیری اش، پیش "رفتار" یار، کار لوس و لوث و گستاخانه‌ای است که باید ترک شود!!!

لا بد در خاطر شریفان هست که سعدی، جای دیگر هم، در چکامه‌ای، از لونی دیگر، از این که جلوه‌نمایی و عرض هتّر در پیشگاه اُزباب کمال، "شوخی" و گستاخی است، و به نوعی به «جلوه طاووس» می‌ماند، سخن رانده است و عذری شیرین خواسته و چنین شرحی داده:

وگر به جلوه طاووس شوخی کردم به چشم نقص نبیند اهل استیصار

که من به جلوه‌گری پای زشت می‌پوشم؛ نه پر و بال نگارین همی‌کنم اظهار!

(از قصیده طنانه «به هیچ یار مده خاطر و به هیچ دیار...»).

سخن، دراز شد؛ و این درازسخنی داعی در پیشگاه سامی، از چنان گستاخی‌هاست که باید از آن استغفارها کرد! ... بنقد، خامه از نامه باز باید داشت؛ چه، گمان می‌کنم تا این جا محصل

مُدَّعا و چه و چون و چنْدِ تَصْحیحِ قیاسیِ پیش‌نهادیِ مُخْلِص، و اِضْحاح و غایتِ مَقْصودِ آرزوئیِ
این سَطور، حاصِل شده باشد. صَدِّ اَلْبَتَّةِ رَقَمِ رَدِّ و قَبولِ را شُما خواهید زد؛ و باز به قولِ
تازی زبانا: "اَلْأَمْرُ اِلَيْكُمْ" ... مَهْرَتان پائنده باد!



۱. اَضْلِ این عَرَضِ اِرادتِ به ساحتِ یکی از اُستادانِ بُلندپایه گِران‌سایه اَدبِ فائِزی - اَطالَ اللهُ بَقاه و زاد فی مَدارجِ اَلْکَمالِ عَلاه - و
پاشخ‌گویی به رَئی زَیِّ جَنابِ ایشانِ دَرِ گِرِه‌گُشاییِ اَز بَیتِ طَیِّباتِ شَیخِ اَجَلِ سَعَدی، به یکی دو سال پیش راجع اِست؛ و اَکْثون
که از برای به چاپِ سِپاژدنِ این نُسخه مُحَرَّر، نِگاهی بدان بازانداختیم، هَنوز بَهارِ پُر تَب و تَابِ ۱۴۰۴ ه.ش. ما را وِداعِ نَگفتَه اَمست؛ و
به قولِ مَلِکِ الشُّعراء: «مَنْ بَهِ عَزَلتِ دَرُونِ خانَه مُقیم / مُتَزوی وارِ با کِتابِ نَدیم». ... گُزجِه «زِ مَنجَنیقِ فَالکِ سَنسَکِ فِثنه می‌بازد»،
خُداوَنَدِ سُبْحانِ را سِپاسِ بی‌کِرانِ که تا این دَمِ اَز نِغَمَتِ حَیاتِ بَرخورداریم و هَنوز شوقِ دَرسِ و بَحثِ و قالِ و مَقالِ نِیز دَر دِلِ
داریم. ... دَسْتِ دُعا به بارگاهِ بی‌نیازی‌اش برمی‌داریم و اَز خُداوَنَدِ کائِساسِ بِنده‌نَوازِ می‌خواهیم دِگُرباره و هَماره دِل‌هایِ ما را به فُروغِ
شادی و خانَه‌هامانِ را به شُعاعِ اَبادیِ روِشنِ دازد. ... ایدون باد! ... (اِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ) (س ۱۱، ی ۶۱).
«بُزُگِ اِست، آری، بُزُگِ اَن خُدایِ / که این آسَمانِ اَقْرید / زَمینِ و زَمانِ اَقْرید / دِلِ شادمانِ اَقْرید / ...»
(گُزینَةُ اَشعارِ پَرَوِیزِ نائِلِ خائِلری، به اِهِتمام: نِزانه نائِلِ خائِلری، با گُفتاری اَز: دَکترِ مُحَمَّدِ رِضا شَفِیعی کَذکَنی، ج ۱، تَهراَن:
اِنتِشاراتِ مُروارید، ۱۳۹۴ ه.ش.، ص ۱۴۰ - تَرَجَمَه اَز اَنارِ مانوی -).